

سینما به مثابه اکسسوارِ روشنفکری

گیلدا؛ کلاژ سطحی در جهت افاده پراکنی



ایمان عبدلی

«گیلدا» ساخته بنکدار علمحمدی، آشکارا یک کلاژ روشنفکر نما در جهت ارضای میل به فریختگی در میان اقلشاری از جامعه است که هنر را چونان امری تزئینی مصرف می کنند تا با پرستیز هنر مند مابانه‌ی جعلی، خود را بالاتر از «دیگران» نشان دهند و دایره «چشم و همچشمی» و «فخر فروشی» را بزرگتر و وسیع تر کنند. در باره این که چرا ادعای کتب چنین اثری سراسر فیک است در ادامه دلایلی خواهیم آورد که شاید قانع شوید.

خب، مسلم است که لازم نیست هر اثر هنری متعهد یا منتقد یا اصلا چیزی شبیه به این‌ها باشد، اثر هنری همین که خودش را درست عرضه کند و دچار اعوجاج نشود، به مرتبه رفیعی خواهد رسید. در این روزها فیلمی از چارلی کافمن در حال دیده شدن است که نمونه متعالی چنین نگرشی است. فیلم هیچ توصیه اخلاقی یا هیچ تعریضی به

مسائل پیرامون در دنیا ندارد، نه منتقد احزاب دست راستی است، نه چیزی از همجنس گرایی وسط داستانش گنجانده. داستان تماما در باره شیمی رابطه میان یک زوج است، منتهی انقدر دقیق و هنرمندانه پرداخت شده که تاریخ مصرف ندارد، انقدر به تورفته که دائمالمانده ذهن مخاطب را بزرگ می کند، هنر شاید چیزی شبیه این است؛ خودتانکا و ظرفی.

حالا برگردیم به «گیلدا» که نقطه مقابل فیلم کافمن است، برادعا و پرت؛ فیلمی شبه اپیزودیک که با نقش آفرینی مهناز افشار در نقش های مختلف خواسته که همه چیز را در خودش داشته باشد. از باز تولید حال دیگر کلیشه شده یک رابطه عاشقانه قربانی سیاست در زوج ترنس عضو مجاهدین و آن ساواکی تا مثلا گریزی به آن زن لوند سرد گرم. یعنی فیلمساز خواسته تمام آن چه کبر کافمن در حال دیده شدن است که فیلمش نمایش دهد، چه اضرائی هست به این اندازه شاملیت؟ مشخص نیست!

وقتی داستان و روایت به عمق نمی رود و پرسه می زند، در سطح می ماند، چون فاقد المان های ماندگاری است، مجبور است دست به تزئین فرمی و مضمونی بزند.

مثلا با حرف زدن درباره عشق یک مجاهد و ساواکی، گریزی به تاریخ معاصر می زند و خودش را جلدی نشان می دهد. پرواضح است که در آن اپیزود هیچ نکته تازه ای بیان نمی شود. در این سال ها فیلم های مثل «ماجرای نیمروز» و «سپانور» دقیقا از همین منظر به ماجرا پرداخته اند و اصولا اساسا حرف تازه ای نمانده. یا باید در قالبی تحقیقی به یک مصداق خاص وارد شد و به قولی دست به دراماتیزه کردن گوشه ای از واقعیت زد و یا باید از ریشه چنین التهایی داستانی حاشیه ای تعریف کرد. آن اپیزود ما هیچ کدام اینها نیست، معطل و لنگ در هوا! استفاده از فیلتر سیاه و سفید، کلیشه های چون روسری ترنس، کراوات ساواکی و اینها که از فرط تکرار نخ نما است و حتی آن

رومیزی سفرهای هم در واقع مفهوم نوستالژی را از خودش خالی می کند. همین کهنگی و در سطح ماندن را در مواجهه گیلدا با بارش امش هم داریم. یکی از اپیزودهای مربوط به واقعیت (فیلم دو عرصه دارد، واقعی با نام گیلدا، غیر واقعی با اسمی مختلف) برادر گیلدا، یک ترنس است و تمایل دارد دختر باشد، او برای یک مرادده مالی به رستوران گیلدا آمده از میان دیالوگ ها متوجه می شود، که برای عمل جراحی باید به غربت برود، چون در ایران آینده کاری گیلدا به عنوان یک ستاره سینما را به خطر می اندازد. طرح این اپیزود را هم در این سال ها بارها و بارها دیده ایم و شنیده ایم فیلمساز هیچ پرده تازه ای از ماجرا را رونمی کند. حتی به شخصیت هایش نزدیک هم نمی شود. هیچ عنصر منحصر به فردی ساخته نشده، بازی قابل توجه اسماعیل مرتضی کاشی البته به چشم می آید، اما چون روی کاغذ طرح دقیقی نوشته نشده بوده، تکنیک او تلف می شود و نقش ماندگار نخواهد شد.

کلیشه های تراز همه اما آن بخشی است که بایک طلی اغواگر مواجهیم، اپیزودی که نقش مقابل افشار را زاشیفی جم بازی می کند، زنی که احتمالاتن فروشی می کند و ناگهان نقابش را برمی دارد و مقابل یکی از مشتری هایش لایه های از شخصیتش برمی دارد که فرار است همدلی مارا برانگیزد. طرح دهمده و کهنه این اپیزود هم به شدت توی ذوق می زند. استفاده از دوربین گوشی و حتی فرم اتخاذ شده و کلوژ آپ های متعدد و غلبه رنگ های هسار ش نظیر: قرمز، هیچ چیز تازه ای به مخاطب نمی دهد. وقتی در سینمای خودمان نمونه های قابل توجهی از چنین وضعیتی داریم و مثلا فیلم هایی چون «آب و آتش» ساخته شده، این چند دقیقه قرار است چه چیز تازه ای به مخاطب بدهد؟

اشاره به محدودیت های فیلمسازی و ممیزی و این هسار هم که به کرات در فیلم های مختلف دیده ایم، اگر طرحی با چنین درون مایه ای قرار نیست حاوی نکته خاص منحصر به فرد باشد و یا متاثر از مایه های واقعی نباشد، چه تاثیری در مخاطب ایجاد خواهد کرد؟ تاثیر که هیچ، اما قرار است چگونه خودش را به مخاطب نزدیک کند؟ این آیا اتخاذ ناشیانه یک ژست روشنفکرانه برای فیلمی بی برنامه نیست؟ مثل همان مواجهه روحانی و گیلدا در اپیزودی که هادی حجازی فر در آن نقش آفرینی می کند، مثل این قرار است نماد یا مکتبی از وضعیت گفتگو میان افشار باشد؟ ته آن داستانتک چیست؟ اگر آن را از کلیت کار برداریم، چه اتفاقی می افتد؟ گستره ی پرشمار و وسیع تر می کنیم، هر کدام از این اپیزودها را برداریم اصلا آیا اتفاقی می افتد؟

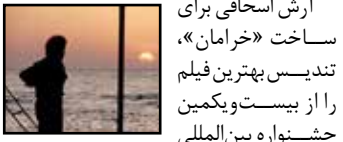
آن زن آذری وسط این ماجراها چه می کند، «چقدر لجه ای آذری ها شیرین است» این دیالوگ وسط فیلمی این چنینی چه حکمی دارد؟ مگر دیگر لجه ها تلخ هستند؟ مگر این فرصتی برای سخنرانی در باب اقوام ایرانی و ایجاد نوعی رضایت مندی همه آن ها!

کلیشه ایست؟ حالا یک بار دوربین روی کربن باشد و یک بار کادرها متقارن، کاراکتر تراهم بگذار کنج کادر! این ها که برای فیلم آبرو نمی آورد. حتی اتخاذ تیتراژ خلاقانه و استفاده از ترک های اشگوری و اصلا فوتیج هایی به انضمام یک کتساب و گوشی و... این ها هم به تنهایی ارزشی ایجاد نمی کند.

مادامی که محتوا همگن و منسجم نباشد و اصلا داستانی در میان نباشد، اتفاقی در اثر هنری و در ذهن مخاطب نخواهد افتاد. کافه، ترنس، چادری دلبر، موسیقی فیوژن، تصنیف های رنگارنگ، کراوات و... این ها همه المان های بیرون کشیده شده از زیست های مختلف در جامعه است که اگر در بافتی قرار نگیرد، به تنهایی کار کردی ندارد و صرفا تبدیل به یک اکسسوار می شود، جمعه بازار فقید پارکینگ پروانه که همه این ها را در خودش داشت و خرجش هم کمتر از تماشای فیلمی این چنینی بود. متوجه نمی شوم چرا مهناز افشار این را تجربه خاصی در بازیگری اش دانسته؟ چرا بسیاری از منتقدین از این چنین فیلم هایی به عنوان «تجربه ناب» یاد می کنند؟ در سینمای ایران و این روزها در جامعه ایرانی، پرش های بی باسوخ زیاد است و این هم روی همه آن ها!

پرده نقره ای

زعفران طلایی برای مستند «خرامان»



آرش اسحاقی برای ساخت «خرامان»، تندیس بهترین فیلم را از بیست و یکمین جشنواره بین المللی مستند زعفران طلایی ترکیه دریافت کرد. به گزارش ایلنا، در این دوره جشنواره ۱۴۰۰ فیلم مستند از ۹۷ کشور جهان شرکت داشتند. «خرامان»، روایتگر جهان مردیست که در ۸۰ سالگی با رامشگری روزگار می گذراند. این فیلم پس از حضور در یاماگاتا توانست به جشنواره شفیلد، از مهمترین جشنواره های مستند جهان راه پیدا کند. همچنین در آبان ماه در سی و نهمین دوره جشنواره ریلینگ شیکاگو نمایش داده می شود و با ۹ مستند بلند دیگر رقابت می کند و در کشورهای هنگ کنگ، تایوان، هیوستون در تگزاس و پورتلند آمریکا نیز نمایش داده خواهد شد. مستند «خرامان» که سال گذشته جایزه بهترین کارگردانی را از جشنواره یاماگاتا ژاپن دریافت کرد پیش از این نیز در جشنواره های نیویورک، یوتاس آمریکا، بمبئی، لیبیرال بنگلادش، سیدنی استرالیا روی پرده رفته است.

رقابت «فرزندان شب» برای جایزه ۱۰ هزار دلاری جشنواره بوسان



مستند «فرزندان شب» به کارگردانی «بهرروز نورانی پور» برای دریافت جایزه ۱۰ هزار دلاری جشنواره «بوسان» که جنوبی، با سایر فیلم های منتخب بخش مسابقه مستند این رویداد معتبر آسیایی رقابت می کند. به گزارش ایلنا، «فرزندان شب» در اولین اکران جهانی خود، از ۱۶ تا ۲۵ مهر ماه ۹۹ در بخش رسمی مسابقه مستند بیست و پنجمین دوره جشنواره بین المللی فیلم بوسان BUSAN که جنوبی به نمایش گذاشته می شود. این فیلم محصول مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی بوده و پیش بین المللی آن بر عهده شرکت تصویر گستر پارسی (الی ایچ) به مدیریت الهه نوبخت است. این جشنواره امسال و به دلیل همه گیری ویروس کرونا به شکل آنلاین برگزار خواهد شد و تنها نمایش های محدودی برای تماشاگران کره ای در برخی سالن ها دارد و میهمانان خارجی هم برای شرکت در این رویداد دعوت نشده اند. فرزندان شب، زندگی کودکان سرباز در جنگ ها را روایت می کند...

موفقیت «درخت خاموش» در جشنواره آدانا



فیلم سینمایی «درخت خاموش» به کارگردانی فیصل سوپسال تولید مشترک بنیاد سینمایی فارابی موفق به کسب دو جایزه از جشنواره آدانا ترکیه شد. به گزارش ایلنا، «سرد اورچین» برای بازی در این فیلم توانست جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد را به طور مشترک با اونوربرک اسلان اوغلو (برای فیلم پلازا) به دست بیاورد. همچنین «پیام آزادی» برای این فیلم برنده جایزه بهترین موسیقی متن از این جشنواره شد. به گفته فیصل سوپسال، داستان و فیلمنامه «درخت خاموش» (با نام قبلی درخت گردو) از ادبیات و برخی رویدادهای تاریخی تاثیرگذار بر جامعه ترکیه الهام گرفته شده است. موضوع اصلی «درخت خاموش» برگرفته از کتاب «پرند تک بال» به قلم یاشار کمال است و ماجرای فیلم و اتفاقات اصلی حول یک درخت گردو می گذرد. «درخت خاموش» که محصول مشترک ایران و ترکیه است و «علی نوری اسکوبی» و «مصطفی خرقه پوش» تهیه کنندگی و تدوین آن را بر عهده داشته اند، در جشنواره بین المللی فیلم کن به دلیل ویروس فراگیر کرونا به صورت آنلاین به نمایش درآمد و در جشنواره پرتقال طلایی، جشنواره فیلم استانبول و جشنواره فیلم مسکو هم اکران شده است.



است برای فیلمبرداری فیلمی مستند از اسرای عراقی به منطقه جنگی برود و این تازه شروع ماجراست. یکی از ماندگارترین نقش های «پرویز پرستویی» در «لیلی با من است» می باشد. یاد «صادق مشکینی» هنوز در خاطرات سینمایی ها ما وجود دارد.

مجدد سوزوکی در اخراجی ها
فیلم سینمایی «خراجی ها» در سال ۱۳۸۶ توسط «مسعود ده نمکی» ساخته شد. این فیلم داستان مجید از ازل جنوب تهران است که عاشق دختر میرزای می شود. مجید تصمیم می گیرد برای اثبات سر به راه شدن خود به همراه بقیه دوستانش به جبهه برود. شخصیت اول این فیلم، «مجدد سوزوکی» بود که نقش آن را «کامبیز دیرباز» ایفا کرد. «دیرباز» در این فیلم بازی قابل قبولی ارائه داد.

کاراکترهای ماندگار سینمای دفاع مقدس

شمایل وطن پرستی روی پرده سینما

به مناسبت هفته دفاع مقدس نگاهی سریع انداخته ایم به کاراکترهای ماندگار سینمای دفاع مقدس.

دایی غفور در بوی پیراهن یوسف
«بوی پیراهن یوسف» فیلمی به نویسندگی و کارگردانی «ابراهیم حاتمی کیا»، «دایی غفور» با بازی فوق العاده «علی نصیریان» در نقش پدری چشم انتظار در کنار موسیقی به یادماندنی «مجدد انتظامی» نقش مهمی در برانگیختن احساس مخاطب به عهده دارد.

شیدا فاطمی در شیدا
فیلم «شیدا» به کارگردانی «کمال تبریزی» در سال ۱۳۷۷ ساخته شد. «لیلا حاتمی» در نقش «شیدا» پرستاری ساده و یادماندنی را به تصویر می کشد. «لیلا حاتمی» برای این فیلم نامزد جشنواره فیلم فجر شد.

عمور حیم در اتوبوس شب
فیلم سینمایی «اتوبوس شب» به کارگردانی «کیومرث پور احمد» یکی از آثار موفق و البته متفاوت سینمای جنگ است: «خسروشکیبایی» در این فیلم راننده اتوبوسی کارگشته و خسته است که دو همزم را برانسی را همراهی می کند و وظیفه جابجایی آن ها و اسرار را به عهده دارد. «شکیبایی» با آن صدای خشنود و زیرپوش و

عینک ته استکانی اش به طرز ماندگاری خوب بازی کرده است.

مریم قندی در نجات یافتگان
«نجات یافتگان» فیلمی به کارگردانی و نویسندگی «رسول ملاقلی پور» است. در دوران دفاع مقدس، در مانگه صحرایی بمباران می شود. امدادگران هلال احمر یک رزمنده قطع نخاعی را همراه خود و به سمت نیروهای ایرانی می آورند و این راه به مشکلات زیادی برمی خورد.

«عاطفه رضوی» در نقش «مریم» زنی امدادگر را به تصویر می کشد که فدakarی اش به خوبی در ذهن بیننده نقش می بندد.

حاج کاظم در آژانس شیشه ای
«آژانس شیشه ای» روایتی از عباس، یک رزمنده شهرستانی است که به اصرار همسرش برای جراحی ترکشی که در گردن دارد راهی تهران می شود. در باره کیفیت بازی پرستویی در این اثر، نیاز به توضیح اضافه نیست.

زینال در دوئل
«دوئل» فیلمی جنگی و درام به نویسندگی و کارگردانی «حمدرضا درویش» است. زینال، یک سرباز ایرانی که برای بیش از ۲۰ سال اسارت کشیده، پس از بازگشت متوجه می شود که به خیانت متهم شده است. «پژمان بازغی» در نقش

«زینال» بازی باورپذیر و تاثیرگذار در صحنه های جنگ دارد.

سعید در از کرخه تارابن
این فیلم به سرنوشت قربانیان بمب های شیمیایی در جنگ ایران و عراق می پردازد. سعید که بر اثر بمب های شیمیایی نابینا شده به همراه گروهی از همزمانش برای معالجه به آلمان اعزام می شود. «علی دهکردی» نقش «سعید» را درخشان ایفا کرده است و یکی از به یادماندنی ترین سکانس های بازی اش، سکانسی است که در آن سعید به شکل خاص خود در کنار، رودر این به خدا اعتراض می کند.

اصغر و صالی در «چ»
فیلم سینمایی «چ» نخستین فیلم بلند سینمای ایران در خصوص «شهید مصطفی چمران» با محوریت غائله شهر پلوه است که توسط «ابراهیم حاتمی کیا» ساخته شد.

بدون تردید یکی از قوی ترین مایه های این فیلم ناظر به تقابل وصالی - چمران است. «بابک حمیدیان» در نقش «اصغر و صالی» فردی جنگجو، شجاع، راسخ و در عین حال مومن، انقلابی را به تصویر می کشد.

صادق مشکینی در لیلی با من است
«لیلی با من است» فیلمی به کارگردانی «کمال تبریزی» است که درباره یک فیلمبردار تلویزیونی است که از جبهه و جنگ می ترسد و برای اینکه بتواند از صندوق تلویزیون وام بگیرد تا خانه نیمه ساخته اش را تکمیل کند مجبور